



بررسی اوضاع احوال کلی

مشکل جمعیت و توسعه اقتصادی

در جهان سوم

تا اواسط قرن هجده، جمعیت روی زمین کمتر از ۷۵۰ میلیون نفر بود. در سال ۱۹۵۰ این جمعیت به ۲/۵ میلیارد نفر بالغ گشت. تا اواسط دهه ۱۹۸۰، جمعیت جهان به حدود ۵ میلیارد نفر فزونی یافت که براساس پیش‌بینی خوشبینانه سازمان ملل متحد، میزان این جمعیت تا پایان قرن حاضر به بیش از ۶/۱ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت.

مسئولیت رشد سریع جمعیت جهان (خاصه در چند دهه گذشته) عمدتاً متوجه کشورهای در حال توسعه بوده است. زیرا نرخ رشد سالانه جمعیت در کشورهای صنعتی از حدود ۱/۳ درصد مربوط به شروع دهه ۱۹۵۰ به ۰/۶ درصد در اواسط دهه ۱۹۸۰ کاهش یافت حال آنکه در مورد کشورهای در حال توسعه، این نرخ در اوایل دهه ۱۹۵۰ و نیز اواسط دهه ۱۹۸۰ برابر با ۲ درصد و در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ نیز حتی به ۲/۵ درصد بالغ گشت. در حال حاضر نیز از ۸۰ میلیون نفر افزایش سالانه جمعیت -بها، حدود ۷۰ میلیون نفر آن، مربوط به کشورهای در حال توسعه است. همچنین نسبت جمعیت ساکن در کشورهای در حال توسعه از ۷۰ درصد جمعیت جهان در سال ۱۹۵۰ به حدود ۷۶ درصد در سال ۱۹۸۰ افزایش یافته و پیش‌بینی گردیده است که تا سال ۲۰۰۰، نسبت مذکور به ۸۰ درصد بالغ گردد.

۱- دلایل رشد سریع جمعیت در جهان سوم

بهترین حالت ممکنه، تنها در وسط تغییرشکل جمعیتی خود قرار دارند. در نتیجه، مشکل جمعیت در کشورهای در حال توسعه، ریشه در عواملی دارد که باعث گردیده است تا نرخ زاد و ولد در حد بالائی باقی بماند و یا برخلاف کاهش آن عمل کند. نرخ زاد و ولد تابعی از چند عامل است که خالص هزینه پرورش فرزندان، ترجیحات و معیارهای حاکم، شانس زنده ماندن فرزندان، و درآمد در دسترس و یا مورد انتظار، از جمله مهمترین آنهاست. در

رشد سریع جمعیت در کشورهای جهان سوم عمدتاً معلول آن بوده که از اواسط قرن بیستم میلادی، کاهش عمده ای در نرخ مرگ و میر نوزادان حاصل گردیده که خود معلول بهبود سطح بهداشت و امور پزشکی بوده است. لکن برخلاف کشورهای صنعتی، در نرخ زاد و ولد کشورهای در حال توسعه، یا کاهشی حاصل نگردیده و یا این کاهش قابل توجه

جمعیت جهان تا پایان قرن حاضر به بیش از ۶/۱ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت.

بررسی این متغیرهای تأثیرگذار آنهم در کشورهای در حال توسعه، مشخص می گردد که آنها - خاصه در تأثیر متقابلشان با یکدیگر - کلاً موجب افزایش نرخ زاد و ولد نگردیده اند.

هزینه فرزندان شامل تمامی هزینه های پرورش کودکان می شود که دربرگیرنده هزینه فرصت های ازدست رفته مادرانی که به دلیل پرورش کودکان خود مبادرت به ترك شغل می نمایند نیز می گردد. اگر کمکهای احتمالی به درآمد خانوار آنهم توسط فرزندان (برای نمونه، از طریق کارکردن کودک) و نیز ارزش حمایت های مورد انتظار از آنها در آینده را، از کل هزینه های پرورش کودکان کسر نمائیم، نتیجه همانا خالص هزینه های پرورش فرزندان خواهد بود. هر قدر هزینه

نبوده است. متوسط نرخ مرگ و میر نوزادان در کشورهای در حال توسعه از حدود ۴ درصد مربوط به اواسط قرن بیستم به ۱/۶ درصد در سال ۱۹۶۵ کاهش یافت و در سال ۱۹۸۵ نیز به حدود ۱ درصد رسید. مع هذا نرخ زاد و ولد در این کشورها تا سال ۱۹۶۵ نیز همچنان در سطح ۴/۲ درصد ثابت باقی ماند که تقریباً برابر با نرخ مربوط به سال ۱۹۵۰ و یا حتی مربوط به اوایل قرن بیستم می باشد. تغییر نرخ زاد و ولد در این کشورها در اواسط دهه ۱۹۶۰ صورت پذیرفت. در سال ۱۹۸۵، این نرخ به حدود ۳ درصد کاهش یافت و این در حالی بود که نرخ زاد و ولد در کشورهای صنعتی چیزی در حدود ۱/۳ درصد گزارش گردید، که بدین ترتیب کشورهای در حال توسعه، از لحاظ تئوری انتقال جمعیتی، در

فرزندان کمتر باشد، داشتن فرزند ارجح می‌گردد. عوامل متعددی موجب کاهش هزینه‌های مربوطه در کشورهای در حال توسعه شده است. این عوامل را می‌توان شامل موارد زیر دانست:

ساختغال گسترده کودکان در کشورهای در حال توسعه که آنها را قادر می‌سازد تا از سنین کودکی به بعد، به میزان قابل توجهی به درآمد خانوار کمک نمایند.

— ارزش زیادی که به حمایت‌های فرزندان آنهم به هنگام پیری پدر و مادر داده می‌شود؛ زیرا، بدلیل فقر بخش اعظمی از جمعیت و نیز فقدان یک نظام تأمین اجتماعی فراگیر و منطقی در کشورهای در حال توسعه، تنها راه تأمین در سنین کهنسالی همانا حمایت‌های مالی فرزندان خواهد بود.

— پائین بودن سطح توقعات مصرف و نیز انتظارات نازل تعلیم و تربیت فرزندان که موجب کاهش هزینه‌های مالی پرورش کودکان می‌گردد.

— وجود سیاستهای پرداخت سوبسید برای کالاهای مصرفی و نیز رایگان بودن آموزش و پرورش در اغلب کشورهای در حال توسعه که منجر به کاهش هزینه‌های پرورش کودکان (برای خانواده‌های ذی ربط) می‌شود.

معیارهای حاکم و ترجیح محسوس به داشتن فرزند نیز مشوق نرخ بالای زاد و ولد در کشورهای در حال توسعه است. برای نمونه، پائین بودن سن ازدواج زنان در بخش

اعظمی از جمعیت در بسیاری از کشورهای در حال توسعه موجب افزایش باروری می‌گردد؛ زیرا دوران بالقوه باروری - زمانی که یک زن قادر به بچه دار شدن است - را طولانی‌تر می‌کند. در بسیاری از کشورها، پائین بودن سن ازدواج زنان معلول عواملی از جمله آداب و رسوم سفت و سخت حاکم بر آنهاست. بمنظور کاهش خطر برقراری رابطه بین دختران بالغ با مردان نامحرم، که موجب لکه دار شدن شرافت و خدشه دار شدن حُسن شهرت خانواده می‌شود، والدین در این کشورها سعی می‌کنند که در اغلب موارد، دختران خود را هرچه زودتر به خانه بخت روانه سازند. بعلاوه، آداب و رسوم حاکم موجب تنزل کیفیت زندگی برای افراد مجرد گردیده و یا هزینه فرصت‌های ازدست رفته زندگی به حالت تجرّد را در سطحی قرار می‌دهد که مشوق ازدواج مردان جوان در سنین پایین می‌شود. می‌باید توجه داشت که تنها اقدام به ازدواج آنهم در سنین پایین منجر به نرخ بالای زاد و ولد نمی‌گردد بلکه در اغلب موارد، اعتقاد به اینکه اولاد بیشتر بمنزله تأیید مردانگی است نیز نتیجه مشابهی را به ارمغان می‌آورد. از سوی دیگر، احتمالاً بدلیل همزیستی مسالمت آمیز مذاهب و نیز گروه‌های نژادی مختلف، داشتن تعداد زیاد فرزند بمنزله یک تعهد اجتماعی در قبال گروه خود محسوب می‌شود و این امر بمنظور تقویت وزن نسبی گروه در داخل اجتماع مفروض، صورت می‌پذیرد. برای مسلمانان، تعداد زیاد فرزندان بعنوان نعمت خداوند

مسئولیت رشد سریع جمعیت جهان، عمدتاً متوجه کشورهای درحال توسعه بوده است.

نرخ زاد و ولد و متغیرهای فوق الذکر برابر با
 0.745 و 0.679 در سطح اطمینان
 $\alpha = 0.001$

— برای دوره زمانی ۱۹۸۰-۸۵، نرخ مرگ و میر نوزادان برای ۹۰ کشور و نرخ مرگ و میر کودکان برای ۸۴ کشور در دسترس بوده که ضرایب همبستگی در سطح اطمینان $\alpha = 0.001$ برابر با 0.805 و 0.734 می باشد

بر اساس رگرسیون های مربوطه، ارتباط روشنی مابین نرخ زاد و ولد و نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان وجود دارد.

سطح درآمد در دسترس و یا موردانتظار نیز می باید بر نرخ زاد و ولد تأثیری مثبت برجای گذارد. مع ذلك اگر رابطه مابین سطح درآمد و دیگر عوامل مؤثر بر نرخ زاد و ولد مورد توجه قرار گیرد، رابطه مابین سطح درآمد و نرخ زاد و ولد در کشورهای درحال توسعه، رابطه ای منفی است؛ زیرا، درچنین کشورهایی، گروه های با درآمد بالا در مقایسه با گروه های با درآمد پایین، کمتر به سنت ها پایبند بوده و اغلب در این گروه ها زنان در سنین بالاتری مبادرت به ازدواج می نمایند. علاوه براین، بالا بودن سطح تحصیلات زنان در گروه های با درآمد بالا، همراه با نگرش مترقیانه آنها نسبت به زندگی، ایشان را تشویق به قبول روش های

قلمداد گردیده و بعضی دیگر از مذاهب نیز در این اعتقاد شریکند. همچنین از آنجا که در اغلب موارد، داشتن فرزند پسر شدیداً به داشتن فرزند دختر ترجیح داده می شود لذا خانواده ها بیش از تعدادی که مایلند صاحب فرزند می گردند؛ زیرا زوجهایی که در ابتداء صاحب فرزند دختر می شوند آنقدر زاد و ولد می کنند تا در نهایت، به میزان دلخواه، صاحب فرزندان پسر گردند.

بالا بودن نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان نیز در اغلب کشورهای درحال توسعه، خود عاملی در جهت افزایش نرخ زاد و ولد است، زیرا هر قدر نرخ مرگ و میر نوزادان بالا تر باشد، به همان میزان والدین بیش از حد دلخواه صاحب فرزند می شوند تا احتمال داشتن فرزند به تعداد مورد علاقه را افزایش دهند. همبستگی مابین نرخ زاد و ولد با نرخ مرگ و میر نوزادان (زیریک سال) و نرخ مرگ و میر کودکان (بین یک و چهار سال)، آنهم برای آن دسته از کشورهای درحال توسعه که در گزارشات بانک جهانی در رابطه با توسعه جهان ذکر گردیده اند، نتایج ذیل را عاید می سازد:

— برای دوره زمانی ۱۹۶۵-۸۰ اطلاعات در دسترس به ۸۷ و ۸۶ کشور درحال توسعه مربوط می شود. بر طبق نرخهای میانگین این دوره، ضرایب همبستگی بین

جلوگیری از بارداری می‌نماید. همچنین، بهبود تغذیه و شرایط بهداشتی که ثمره داشتن درآمد بیشتر است موجب می‌شود که غالباً نرخ مرگ و میر کودکان دچار کاهش شود. این خود باعث می‌شود که تمایل به داشتن فرزند بیشتر، کاهش یابد. علاوه بر این، هزینه پرورش کودکان در گروه‌های با درآمد بالا، در مقایسه با گروه‌های با درآمد پایین، زیادتر می‌باشد. این امر تا حدودی نیز معلول سطح بالاتر مصرف در خانواده‌های با درآمد بالاست. با افزایش درآمد، تبعاً معیارهای تعلیم و تربیت کودکان نیز ارتقاء یافته که در پی آن هزینه آموزش و پرورش آنان نیز فزونی می‌یابد. سوی عطف توجه از معیارهای کمی به معیارهای کیفی آنهم در رابطه با فرزندان، بالا رفتن معیارها نیز خود باعث تاخیر سن ازدواج هم برای مردان و هم زنان می‌گردد که بدین ترتیب برای شروع زندگی خانوادگی به مقادیر بیشتری پول نیاز می‌باشد. از سوئی دیگر، در گروه‌های با درآمد بالاتر (خاصه در بین طبقات متوسط)، زنان یا به کار اشتغال داشته و یا در طلب کار هستند. در چنین شرایطی، برای مادرائی که بخواهند خود را تماماً وقف پرورش فرزند نمایند هزینه‌های فرصت‌های ازدست رفته دچار افزایش می‌گردد. زنان گروه‌های کم درآمد که به کار اشتغال دارند (غالباً مربوط به بخش کشاورزی) جهت مراقبت از فرزندان خود به ندرت از وظایف شغلی خود دست می‌کشند؛ زیرا در این گروه‌ها، سهل انگاری نسبی در رابطه با کودکان بیشتر

قابل پذیرش است. همچنین پرورش کودکان در گروه‌های کم درآمد، زحمتی کمتر تلقی می‌گردد؛ زیرا در گروه‌های یاد شده در مقایسه با گروه‌های با درآمد بالا - کارکردن کودکان بمراتب بیشتر رخ می‌دهد. علاوه بر تمامی اینها، از آنجا که خانواده‌های کم درآمد، به کمک‌های مالی فرزندان خود - آنهم به هنگام کهنسالی - اتکای بیشتری نشان می‌دهند لذا در نظر این خانواده‌ها، استفاده مورد انتظار از فرزندان در سطحی بالاتر و خالص هزینه‌های مربوط به پرورش آنها در سطحی پائینتر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

بمنظور بررسی ارتباط آماری بین نرخ زاد و ولد و سطح درآمد، ضرایب همبستگی و معادله رگرسیون ادوار زمانی ۱۹۶۵ - ۸۰ و ۱۹۸۰ - ۸۵ مورد استفاده قرار گرفته است. در این مورد نیز از اطلاعات مربوط به نرخ زاد و ولد و تولید ناخالص ملّی (GNP) سرانه تعداد ۸۰ و ۷۹ کشور در حال توسعه استفاده شده است. اطلاعات مربوط به چهار کشور دیگر مدنظر قرار نگرفت چرا که در مورد آنها، نرخ زاد و ولد و تولید ناخالص ملّی سرانه، مقادیری استثنائی را در برداشتند.

ضرایب همبستگی محاسبه شده برای دوره ۱۹۶۵ - ۸۰ و دوره ۱۹۸۰ - ۸۵ در سطح اطمینان $\alpha = 0.01$ به ترتیب برابر با 0.7225 و 0.6889 - می‌باشد. رگرسیون مربوطه نیز نماینده آن است که رابطه بین دو متغیر مورد بررسی، رابطه‌ای منفی است.



می‌گردد که دلیل آن نیز فشار حاصل از جمعیت زیاد می‌باشد؛ مثلاً، برطبق نظرات آقای «کوزنتس» (Kuznets)، توسعه صنعتی در کشورهای صنعتی جهان امروز خود تاحدی معلول رشد جمعیت و افزایش تمرکز آن بوده است. وی در این رابطه متذکر می‌گردد که رشد جمعیت در کشورهای یاد شده موجب بهبود تقسیم کار و فراهم ساختن زیربنای اقتصادی بهتر، تأثیرات مثبت شهرنشینی و بالاخره رونق و گسترش تجارت و ارتباطات و پیشرفت فنی گردیده است. اندیشمندان دیگری نیز بر تأثیر مثبت رشد جمعیت بر پیشرفت فنی تأکید

به نظر بعضی از اندیشمندان، رشد جمعیت در کشورهای جهان سوم يك مانع عمده در راه توسعه اقتصادی - اجتماعی این جوامع محسوب نمی‌گردد. حتی تعدادی از آنها بر این اعتقادند که رشد مذکور خود يك مزیت نیز به حساب می‌آید.

اندیشمندان یاد شده برای نمونه خاطرنشان می‌سازند که پاره‌ای از نواحی قاره آفریقا، در زمانهای گذشته از جمعیت بیشتری برخوردار بوده و کم بودن جمعیت در بعضی از نواحی روستائی کشورهای مختلف واقع در

در حال حاضر از ۸۰ میلیون نفر افزایش سالانه جمعیت جهان، حدود ۷۰ میلیون نفر آن مربوط به کشورهای در حال توسعه است.

ورزیده‌اند. کسانی چون «تیرل وال» (Thirlwall)، «سیمون» (Simon)، «اشتاین مان» (Steinmann) و «بوسروپ» (Boserup) به این گروه تعلق دارند. «بوسروپ» عمده‌تأثیر به بخش کشاورزی اشاره می‌کند و به کمک يك تجزیه تحلیل تاریخی - اقتصادی سعی بر آن دارد که ثابت نماید پیشرفتهای کشاورزی غالباً مدیرین رشد جمعیت بوده است. دیگر اشخاص نامبرده نیز تأثیرات مثبت رشد جمعیت را بطور کلی بر پیشرفتهای تکنولوژیک خاطرنشان ساخته‌اند. «کوزنتس» بمنظور رد نظریه تأثیر منفی رشد جمعیت بر توسعه اقتصادی و سطح زندگی افراد يك کشور، خاطرنشان می‌سازد

آفریقا و آمریکای لاتین، خود یکی از دلایل توسعه نامطلوب تولیدات کشاورزی و یا استفاده نامطلوب از قابلیت چنین تولیدی در کشورهای یاد شده است. آنها همچنین متذکر می‌شوند که رشد جمعیت تأثیر مثبتی بر کارائی تخصیص منابع می‌گذارد و موجب تسریع رشد اقتصادی می‌گردد؛ زیرا منجر به استفاده از مزایای تولید به مقیاس زیاد شده، سطح تقاضای کل را افزایش داده و هزینه نیروی کار را نیز تنزل می‌دهد.

از سوی دیگر غالباً نیز چنین برداشت می‌شود که رشد جمعیت تأثیر مثبتی بر توسعه اقتصادی خواهد گذاشت؛ زیرا موجب تسریع فرآیند صنعتی شدن و پیشرفت تکنولوژی

که مقایسه فرایند توسعه ده کشور صنعتی جهان در مدت زمانی برابر با یکصد سال تأیید کننده آن نیست که بین رشد جمعیت و رشد تولید ملی (خواه در قالب کل تولید ملی و خواه بصورت سرانه آن) رابطه ای منفی وجود دارد. هرچند ارقام مربوطه مؤید آن است که کشوری چون سوئد بارشد کم جمعیت، شاهد رشد نسبی قابل توجهی در اقتصاد خود می باشد لکن در مورد سه کشوری که حائز بالاترین میانگین رشد در تولید ملی خود هستند (ایالات متحده، کانادا و ژاپن)، رشد جمعیت بمیزانی بیش از حد میانگین بوده است. «اشتاین مان» نیز برای اثبات این موضوع که رابطه مابین رشد جمعیت و توسعه اقتصادی یک رابطه مثبت است خاطر نشان می سازد که طی دوره ۱۹۶۰ - ۸۰، تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای در حال توسعه حدوداً ۹۰ درصد افزایش یافت و این در حالی بود که جمعیت این کشورها نیز ۵۶ درصد فزونی پیدا کرد.

مع ذلك اگر بادقت بیشتری به بحث ها و دلایل ارائه شده توجه شود آشکار می گردد که آنها به هیچ وجه ما را قانع نمی سازد که به مشکل رشد سریع جمعیت در کشورهای در حال توسعه کم بها دهیم، چه رسد به آنکه چنین رشدی را نافع هم بدانیم. در این رابطه مطالب ذیل قابل ذکر است:

این واقعیت که در زمانهای گذشته، مردمان بیشتری در بعضی از نواحی کشورهای در حال توسعه زندگی می کرده اند، حتی در رابطه با چنین کشورهایی نمی تواند

منجر به این نتیجه گیری شود که آنها با کمی جمعیت روبرو می باشند و یا جمعیتی به اندازه کافی و با تمرکز مطلوب ندارند؛ زیرا امروزه عوامل دیگری دخیل و امکانات ویژه ای در فنون تولید در دسترس است. از یک سو اطلاعات اقناع کننده ای درباره سطح زندگی جمعیت کشورهای مذکور - آنهم در ادوار گذشته - در دسترس نیست و معیارهای مربوط به کیفیت زندگی نیز ارتقاء پیدا کرده است، و از سوی دیگر رشد چشمگیر تکنولوژی تولید و عقلانی تر کردن آن منجر به تغییر عمده ای در نظرات مربوط به جمعیت بهینه یا مناسب گردیده است. این امر ما را وادار می سازد تا بر مشکل جمعیت در کشورهای ذی ربط پافشاری مجدد نمائیم، بخصوص که رشد جاری و سریع جمعیت نیز مطرح می باشد. همچنین باید توجه داشت که نمونه هایی که در آنها، جمعیت واقعاً کمتر از ادوار گذشته است استثنا می باشند؛ زیرا عموماً شکی وجود ندارد که جمعیت کنونی کشورهای جهان سوم بیش از پنج برابر جمعیتی است که جهان در اواسط قرن هجدهم دارا بوده است. مرتبط دانستن این مسئله که رشد نامطلوب تولیدات کشاورزی و استفاده نامکفی از قابلیت تولید کشاورزی بدلیل کم بودن جمعیت تعدادی از کشورهای واقع در آفریقا و آمریکای لاتین بوده است، از این فکر ناشی می شود که تولید کشاورزی را می توان با بکارگیری نیروی کار اضافی، افزایش داد. در حقیقت، در مواردی چند نیز

تا سال ۲۰۰۰، حدود ۸۰ درصد از جمعیت جهان، در کشورهای درحال توسعه ساکن خواهند بود.

رشد اقتصادی اثر می‌گذارد. البته این استدلال که رشد جمعیت تأثیری مثبت بر کل تقاضا خواهد داشت در تمامی مواقع صحیح نخواهد بود؛ زیرا، افزایش جمعیت همیشه منجر به افزایش درآمد ملی نخواهد گردید. بلکه بعکس، رشد جمعیت در هنگامی که در مقایسه با سایر عوامل، پرشتاب‌تر باشد (همچنانکه بعداً نشان داده خواهد شد)، لا اقل در میان مدت و یا بلندمدت، رشد اقتصادی را مختل و تقاضای کل را کاهش خواهد داد.

استدلال دیگری که افزایش معتنا به جمعیت در کشورهای جهان سوم را، بدلیل عرضه نیروی کار ارزان، عاملی جهت رشد اقتصادی بیان می‌دارد نیز بدلیل فرضیات غلط، موجه بنظر نمی‌رسد؛ زیرا، برای چنین تأثیر مثبتی می‌باید یا اشتغال کامل حاکم بوده و یا بیکاری عمدتاً معلول تقاضای دستمزدهای بالا باشد. طبیعتاً هیچیک از دو مورد یاد شده، در کشورهای درحال توسعه دیده نمی‌شود. در چنین کشورهایی، دلایل بیکاری عمدتاً ماهیتی ساختاری دارد؛ آنهم بدین معنا که عوامل لازم مکمل برای بکارگیری نیروی کار (زمین و سرمایه)

چنین است. لکن مسئله این است که بعنوان يك اصل، کارآیی نیروی کار اضافی بکار گمارده شده، به اندازه‌ای کم است که قادر نیست حداقل احتیاجات جمعیت زیاد مناطق مزبور را تضمین و تأمین نماید. همچنین تقریباً در هیچیک از کشورهای درحال توسعه، تعداد جمعیت بخش کشاورزی، بعنوان مانعی در مقابل افزایش تولید کشاورزی - آنهم به کمك افزایش میزان تمرکز سرمایه و بکارگیری تکنیک‌های جدید تولید - قلمداد نمی‌شود. چنین ابزارهایی نه تنها قادر است که موجب ارتقاء سطح درآمد در بخش کشاورزی گردد بلکه می‌تواند باعث فزونی مازاد محصولات کشاورزی نیز بشود.

این نکته که افزایش جمعیت به کمك استفاده بهتر از مقیاس تولید سبب رشد اقتصاد می‌گردد عمدتاً بستگی به آن دارد که رشد جمعیت به چه میزان سبب ارتقاء سطح تقاضای کل شود. اگر رشد جمعیت واقعاً منجر به رشد تقاضای کل گردد، این امر نه تنها از طریق استفاده بهتر از مقیاس تولید بلکه احتمالاً از طریق تأثیرات مثبت ضرایب فزاینده (تکاثری)^۱ و شتاب دهنده^۲ نیز بر

1— Multiplier effects

2— Accelerator effects

بگونه‌ای کارآ به مقداری در دسترس نیست اشتغال کامل را تضمین نماید. این حقیقت که در کشورهای در حال توسعه این دولت است که راجع به حداقل دستمزدها - که غالباً در حد بالائی است - تصمیم می‌گیرد، خود منجر به افزایش بیکاری می‌شود. در چنین شرایطی، افزایش عرضه نیروی کار آنهم در اثر رشد جمعیت ممکن است سیاست گذاران را وادار به تجدیدنظر در سیاستهای مربوط به دستمزدها نموده تا بدینوسیله مانع وخامت وضعیت بازار نیروی کار گردند. لکن تا هنگامی که سطح دستمزدها در رابطه با بازار معین می‌گردد، افزایش عرضه نیروی کار آنهم بدلیل رشد جمعیت نتیجه‌ای جز بیکاری ساختاری (و نه افزایش اشتغال بدلیل کاهش دستمزدها) به ارمغان نخواهد آورد. این امر نیز معلول آن است که تا هنگامی که با مازاد نیروی کار مواجه می‌باشیم، سطح دستمزدها، نزدیک به حداقل معیشت خواهد بود. این مطلب که رشد جمعیت می‌تواند تأثیرات مثبتی بر امر تقسیم کار و بهبود زیربنای اقتصادی داشته و منجر به تأثیرات مثبت شهرنشینی گردد غیر قابل انکار است. افزایش تعداد افرادی که در اثر رشد جمعیت در اختیار اقتصاد کشور قرار می‌گیرند می‌تواند امکانات جدیدی در تقسیم کار بوجود آورد. همچنین افزایش تعداد جمعیت و یا تمرکز آن می‌تواند هزینه‌های سرانه مربوط به ساختن زیربنای اقتصادی را تقلیل دهد. تأثیرات مثبت شهرنشینی در اثر رشد جمعیت نیز معلول

تأثیرات مثبت تراکم جمعیت است که شامل مزایای شهرنشینی بر شمرده توسط «کوزنتس» می‌گردد. مع‌هذا می‌تواند از چارچوب یادشده نیز فراتر رود. مثلاً مزایائی را که حاصل از چنین موقعیتی است و شامل عرضه بهتر نیروی کار و نزدیکی بازارهای فروش و عرضه کنندگان به مراکز جمعیت - که به افزایش سطح سودآوری سرمایه گذارها و در نتیجه افزایش میل به سرمایه گذاری می‌گردد، نیز در برگیرد. لکن از چنین تأثیرات مثبتی نمی‌توان چنین برداشت نمود که رشد جمعیت همواره تأثیری مثبت بر توسعه اقتصادی برجای خواهد گذاشت؛ مثلاً، شدت و سودآوری تقسیم کار نه تنها به تعداد افراد در دسترس بستگی خواهد داشت بلکه به عوامل دیگری نظیر: سطح درآمد، کیفیت نیروی کار و توسعه تکنولوژی، و قابلیت‌های تفکیک پذیری نیروی کار موجود نیز وابسته خواهد بود. اگر (همچنانکه بعداً توضیح داده خواهد شد)، رشد بیش از حد جمعیت منجر به تأثیر منفی بر توسعه درآمد و پیشرفتهای تکنولوژی گردد و تلاشهای مربوط به تعلیم و تربیت را مختل سازد، می‌باید در انتظار تأثیرات منفی بر تقسیم کار و کارآئی آن بود. از سوی دیگر، قابلیت بهبود زیربنای اقتصاد، نه تنها به هزینه سرانه بلکه به توانائی جمعیت یک کشور جهت قبول چنین هزینه‌هایی نیز بستگی خواهد داشت. به بیان مشخص، این امر بدین معناست که در اینجا نیز تأثیر منفی درآمد آنهم بدلیل رشد جمعیت می‌تواند بهبود زیربنای

در هر حال، می‌باید دربارهٔ تأکید بیش از حد بر اهمیت تأثیرات مثبت عامل فشار و شرایط محیط، محتاط بود؛ زیرا، اگر تأثیرات مثبت عامل فشار و شرایط محیط می‌توانست بر مشکلات حاصله تفوق یابد و یا حتی تحرکی بوجود آورد که انتقال به وضعیتی بهتر را امکان‌پذیر سازد، در این صورت مسئلهٔ توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم غیرقابل توضیح می‌گردد زیرا، این سؤال مطرح می‌شد که چه شرایطی همچون فقر و گرسنگی - که در بخش اعظم کشورهای جهان سوم به چشم می‌خورد -

اقتصادی را مختل سازد. در رابطه با تأثیرات تراکم جمعیت نیز باید خاطر نشان ساخت که رشد تمرکز جمعیت می‌تواند منجر به بروز زیان‌هایی گردد که بعد از گذشتن از یک حد تراکم مشخص، بر مزیت‌های آن غالب خواهد گردید.

واضح است که فشار حاصل از رشد جمعیت می‌تواند تأثیرات مثبتی بر توسعه تکنولوژی داشته باشد که این امر یا به کمک بکارگیری بهتر از تکنولوژی موجود و یا تشویق به توسعهٔ تکنولوژی‌های مناسب - آنهم جهت حل مسائل مورد نظر - صورت می‌گیرد.

نرخ زاد و ولد تابعی از چند عامل است که خالص مزینهٔ پرورش فرزندان، ترجیحات و معیارهای حاکم، شانس زنده ماندن فرزندان، و درآمد در دسترس و یا مورد انتظار، از جمله مهمترین آنهاست.

می‌تواند فشار بیشتری اعمال نماید؟ سرانجام، می‌باید اشاره نمود که آمار و ارقامی که در رابطه با رشد جمعیت و رشد تولید ملی ذکر گردید چندان مؤید تأثیرات مثبت رشد جمعیت بر توسعهٔ اقتصادی کشورهای جهان سوم نیست. در این مورد نمی‌توان به مسئلهٔ پیشرفت تکنولوژی در بخش کشاورزی کشورهای صنعتی آنهم در هنگام رشد زیاد جمعیت این کشورها استناد جست؛ زیرا، موقعیت کشورهای در حال توسعه امروز را نمی‌توان بر اساس وضعیت تاریخی کشورهای صنعتی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. هیچگاه کشورهای صنعتی در مراحل مهم توسعهٔ خود با رشد جمعیتی

اما از مطلب فوق نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که رشد جمعیت مشوق توسعهٔ اقتصادی خواهد گردید. این امر نه تنها بدین سبب است که تأثیرات مثبت رشد جمعیت بر توسعهٔ تکنولوژی می‌تواند در اثر تأثیرات منفی چنین رشدی خنثی گردد بلکه همچنین به این علت است که رشد جمعیت خود می‌تواند تأثیرات منفی بر توسعه تکنولوژی داشته باشد؛ مثلاً، این مورد هنگامی اتفاق می‌افتد که بدلیل اثرات منفی درآمدی؛ هزینه‌های مربوط به تحقیقات، مشاوره، جذب و پخش اطلاعات دچار کاهش شده و مشوقهای مربوط به ابداعات، بدلیل اثرات منفی سرمایه‌گذاری، تقلیل یابد.

همانند آنچه که در اکثر کشورهای درحال توسعه امروز شاهد آن هستیم، مواجهه نبوده‌اند. در نتیجه نباید تعجب آور باشد که کشورهای نظیر: کانادا و ایالات متحده، بامنابع طبیعی عظیمی که جهت بهره‌برداری از آن به نیروی انسانی احتیاج بوده، توانسته‌اند همزمان بارشد معتدلی در جمعیت خود، بالاترین رشد اقتصادی را نشان دهند.

مشاهده این امر نیز که طی دوره زمانی ۱۹۶۰ - ۸۰، رشد تولید ناخالص داخلی کشورهای درحال توسعه بیش از رشد جمعیت آنها بوده نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که با افزایش جمعیت شاهد تأثیرات مثبتی بر توسعه اقتصادی خواهیم بود. این امر نه تنها بدین دلیل است که از بررسی دیگر عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی چشم‌پوشی گردیده است بلکه به این سؤال نیز پاسخ نمی‌دهد که در صورت کم‌تر بودن رشد جمعیت، شاید رشد تولید ناخالص داخلی سرانه، بیشتر می‌بود.

از سوی دیگر، مسلم است که با استفاده از ارقام متراکم و جمع شده، اختلافات مهم در نتایج کشورهای درحال توسعه از دیده پنهان می‌ماند. این امر بدین معناست که مشخص نمی‌گردد که کشورهای بانرخ رشد بالای جمعیت، به چه میزان در افزایش و یا کاهش میانگین رشد تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای درحال توسعه، تأثیر داشته‌اند.

رشد سریع جمعیت در کشورهای جهان سوم می‌بایست تأثیرات منفی کم و بیش

مشخصی بر توسعه اقتصادی تقریباً تمامی این کشورها گذاشته باشد.

نرخ رشد بالای جمعیت موجب تحرك و گسترش مصرف می‌شود. همچنین از آنجا که در این کشورها، بیکاری عمدتاً ماهیتی ساختاری دارد لذا دلیل عدم استفاده از ظرفیت کامل تولید را نه در عدم تحرك تقاضا بلکه در عوامل دیگری نظیر: تنگناهای عرضه و یا عدم رقابت‌پذیری باید دانست. باتوجه به این مسائل، افزایش تقاضای مصرفی بندرت موجب افزایش موردانتظار در تولید ملی یا کل تقاضا - آنهم براساس اصل ضریب فزاینده - خواهد گردید. در چنین شرایطی، افزایش مصرف که معلول رشد جمعیت می‌باشد سبب کاهش میل نهائی به پس‌انداز و یا تقلیل کل سرمایه‌گذارها می‌گردد که در نتیجه، گسترش زیربنای تولیدی را تحت تأثیر منفی قرار خواهد داد. این امر خود باعث کاهش رشد تولید ملی و در نتیجه، مانع از امکان افزایش تقاضای کل می‌شود. بنابراین حتی اگر رشد مصرف ناشی از رشد جمعیت، سبب تأثیرات مثبتی بر درآمد گردد - بدلیل تأثیرات واقعی و مثبت ضریب فزاینده که در هر حالت در کشورهای درحال توسعه ماهیتی ملایم دارد - این نوع تأثیرات، باتداوم رشد جمعیت از اهمیت کمتری برخوردار می‌شود و سرانجام، کاهش رشد تولید ملی و تقلیل افزایش درآمد را در پی خواهد داشت.

از سوی دیگر، تأثیرات منفی بر میل نهائی به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و نیز تولید،



پایین بودن سن ازدواج زنان در بخش اعظمی از جمعیت بسیاری از کشورهای در حال توسعه موجب افزایش باروری می‌گردد.

علاوه بر کاهش فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، در مواردی نیز منجر به کاهش ظرفیت تولیدی موجود گردد؛ برای نمونه، رشد چشمگیر جمعیت باعث رشد سریع خانه‌سازی آنها به بهای نابودی زمین‌های کشاورزی در دسترس می‌شود که در این مورد نمونه مصر شاهد خوبی بشمار می‌آید. همچنین بعضی از کشورهای آفریقائی نیز بدلیل افراط در بهره‌برداری از زمین و یا بدلیل جنگل زدائی بیش از حد صدماتی را متوجه کیفیت خاک نموده و باعث تسریع در انهدام آن گردیده‌اند.

علاوه بر این، همچنان که در بالا نیز توضیح داده شد، تراکم زیاد مردم آنها بدلیل رشد چشمگیر جمعیت - مورد کشورهای مصر، هند و مکزیک - می‌تواند عوارض منفی حاصل از تراکم را در نقاط متراکم از جمعیت، غالب سازد. این امر مثلاً فشار بیش از حدی متوجه زیربنای اقتصادی می‌سازد که در نتیجه، نه تنها سبب تنزل کیفیت زندگی جمعیت می‌گردد بلکه سودآوری سرمایه‌گذارهای را نیز کاهش داده و بدین طریق موجب کاهش فعالیت‌های سرمایه‌گذاری می‌شود، همچنین، تأثیرات منفی تراکم جمعیت تخریب شدید محیط زیست را بدنبال دارد که این مسئله در سیاست‌هایی که هزینه‌های حفظ محیط زیست

بدین دلیل که رشد سریع جمعیت منجر به افزایش بار تکفل (یعنی اتکای بین افراد تحت تکفل به افراد شاغل وابسته) می‌گردد، تشدید خواهد شد. در این رابطه می‌باید خاطر نشان ساخت که کاهش درآمد سرانه به این معنا خواهد بود که خانواده‌ها از امکانات کمتری برای سرمایه‌گذاری در امر تعلیم و تربیت فرزندان خود برخوردار می‌شوند. همچنین از آنجا که تبعات منفی این امر هم، متوجه والدین و هم، متوجه اجتماع می‌گردد لذا کارائی تلاش‌های بعمل آمده زیرسؤال برده می‌شود؛ زیرا، فرصتهای کافی برای اشتغال فراهم نمی‌سازد. این حقیقت که در سطوح پائین تر توسعه، مرگ و میر کودکان هنوز رقمی بالا می‌باشد خود معلول کاهش هزینه‌های مربوط به پرورش کودکان است.

از سوی دیگر، کاهش فعالیت‌های سرمایه‌گذاری می‌تواند تابع عوامل دیگر نیز باشد؛ مثلاً، هنگامی که در کشورهای در حال توسعه با مازاد نیروی کار روبرو می‌باشیم، رشد سریع جمعیت می‌تواند بیکاری را تشدید نموده و یا سبب اشتغال ناقص شود که تعمیق چنین گرایش می‌تواند موجب عدم ثبات سیاسی شده و میل نهائی به سرمایه‌گذاری را دچار کاهش سازد. علاوه بر این، رشد سریع جمعیت می‌تواند

در نظر می‌گیرند، می‌تواند هزینه‌های تولیدی شرکت‌های خصوصی را افزایش داده و اثری منفی بر رشد و اشتغال داشته باشد. در هر حال، با کاهش سطح رفاه اجتماعی روبرو خواهیم بود. علاوه بر عدم مزیت‌های یاد شده، رشد زاغه‌نشینی و افزایش جنایت و الکلیسم را نیز می‌باید از دیگر عوارض تراکم جمعیت دانست.

بررسی ارتباط آماری مابین متوسط نرخ رشد جمعیت و رشد تولید ناخالص داخلی — آنهم بر اساس اطلاعات کشورهای در حال توسعه، مندرج در گزارش بانک جهانی تحت عنوان «گزارشات مربوط به توسعه جهانی»^۱ که دوره زمانی ۱۹۶۵-۸۵ را تحت پوشش قرار داده است - نه تنها نتایج قطعی عاید نمی‌سازد بلکه اصولاً نتایج معنی داری نیز بدست نمی‌دهد. باین وجود، نمی‌توان چنین برداشت نمود که این موضوع ادعای اثر منفی رشد جمعیت بر توسعه اقتصادی را رد می‌نماید. زیرا، هم، رشد جمعیت و هم، توسعه اقتصادی، به عوامل متعدد دیگری نیز وابسته هستند. تعدادی از این عوامل قادرند که تأثیر منفی رشد جمعیت بر توسعه اقتصادی را پنهان داشته و یا جبران نمایند. در میان این عوامل می‌توان از موارد ذیل نام برد:

— تعدادی از کشورها، در شرایط مطلوب رشد اقتصادی، تماماً موجب تشویق رشد جمعیت آنهم به دلایل سیاسی و

اقتصادی گردیده‌اند. کشورهای مذکور این امر را نه تنها از طریق اتخاذ یک سیاست مناسب مربوط به خانواده بلکه همچنین از طریق تشویق به مهاجرت به داخل نیز صورت داده‌اند. این مورد در رابطه با رژیم اشغالگر قدس صحت دارد. تعدادی از کشورهای عربی صادرکننده نفت نیز که از افزایش چشمگیر بهای آن در دهه ۱۹۷۰ بهره‌مند گردیدند هم به چنین سیاستی متوسل شده‌اند.

— تعدادی دیگری از کشورها که بدلیل سایر عوامل از جمله: معیارهای سنتی حاکم بر اجتماع، همچنان نرخ زاد و ولد بالائی داشته‌اند صرفاً به علت شرایط خارجی مطلوب و موقت، توانسته‌اند تولید ملی خود را بیش از حد میانگین رشد دهند؛ برای نمونه، بعضی از کشورهای پرجمعیت صادرکننده نفت نظیر نیجریه - آنهم در دهه ۱۹۷۰ - با چنین موقعیتی روبرو بوده‌اند.

— همچنین باید خاطر نشان ساخت که دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، توأم با تلاش‌های چشمگیری در رابطه با توسعه اقتصادی بوده است. در تعدادی از این کشورها، سرمایه‌گذارهای زیادی صورت گرفته که این امر تا حدی معلول افزایش قروض خارجی و دیگر انواع کمک‌های مالی خارجی (کمک‌های توسعه و سرمایه‌گذارهای مستقیم خارجی)؛ تا اندازه‌ای نیز در نتیجه پس‌انداز

اجباری، شامل تأمین مالی توسعه به کمک افزایش عرضه پول (تأمین مالی تورم زای سرمایه گذاری ها)؛ و تا حدودی نیز معلول تشویق اقدامات فردی و کمک به بهبود وضعیت کلی اقتصاد و در نتیجه، پس انداز اختیاری افراد جامعه و فعالیتهای سرمایه گذاری بخش خصوصی بوده است. علاوه بر افزایش میزان سرمایه گذاری، تعدادی از این کشورها، خاصه آن دسته از آنها که مشوق اقدامات فردی و بهبود وضعیت کلی اقتصاد بودند توانستند به کارآئی دلخواه دست یافته و بر میزان بهره وری تولید

پاناما، ساحل عاج و کنیا، که تولید ملی داخلی خود را بانرخی بیش از حد میانگین رشد داده و در عین حال در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز با افزایش زیاد جمعیت مواجه گردیده اند، در توزیع درآمد نیز با تمرکز بیش از حد میانگین روبرو بوده اند. در کشورهای یاد شده، توده وسیع جمعیت فقیر عامل عمده ای در افزایش جمعیت محسوب می شوند و در عین حال گروههای با درآمدهای بالا نیز نقش عمده ای در انباشت سرمایه لازم جهت رشد اقتصادی داشته اند. بعلاوه، رابطه مابین رشد جمعیت و

بالا بودن نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان در اغلب کشورهای در حال توسعه، خود عاملی در جهت افزایش نرخ زاد و ولد است.

رشد اقتصادی به شرایطی که جمعیت تحت آن رشد پیدا می کند نیز بستگی دارد که مهمتر از همه می باید از نرخ مرگ و میر و ساختار سنی جمعیت نام برد. رشد جمعیت نسبتاً کمی که نتیجه بالا بودن نرخ مرگ و میر و به همراه بالا بودن نرخ تکفل باشد می تواند مانع مهمتری برای رشد اقتصادی محسوب گردد تا رشد جمعیتی که نتیجه نرخ زاد و ولد و نرخ تکفل پایین تر باشد. این امر بدین معناست که اختلافات مربوط به ساختار سنی و نیز نحوه افزایش جمعیت می تواند احتمال یافتن يك رابطه آماری مشخص را مابین رشد جمعیت و رشد اقتصادی کاهش دهد. سرانجام، می باید تأکید شود که نه رشد

ببفزایند. از آنجا که میزان رشد اقتصادی این کشورها هم، از لحاظ شدت و هم، از لحاظ طول مدت آن، بسیار متفاوت بوده (تا حدود زیادی نیز بدلیل جهت گیریهای مختلف خط مشی های توسعه آنها)، و از آنجا که حتی در کشورهای که عملکرد بهتری نشان داده اند زمان برای تغییرات ساختاری بسیار کوتاه بوده است، لذا ارتباط آماری بسیار کمی مابین رشد جمعیت و رشد تولید ملی آنها به چشم می خورد.

— نابرابری زیاد در توزیع درآمد تعدادی از کشورها نیز می تواند عاملی محسوب شود که ارتباط مابین رشد جمعیت و رشد اقتصادی را پنهان دارد. می توان مشاهده نمود که کشورهای مختلفی چون: برزیل، مکزیک،

جمعیت، بلکه همبستگی مابین رشد تولید ناخالص داخلی و تغییرات مربوط به نرخ زاد و ولد (که بعنوان درصد کاهش و یا افزایش این نرخ محاسبه می‌گردد)، نتیجه نسبتاً مشخصی عاید ساخته است (لا اقل برای دوره زمانی ۱۹۶۵ - ۸۰). با توجه به اطلاعات مربوط به ۹۶ کشور که داده‌های آماری آنها در دسترس بوده است، ضریب همبستگی در سطح اطمینان $\alpha = 0.01$ برابر با 0.4 - می‌گردد. برای دوره زمانی ۱۹۸۰ - ۸۵، ضریب همبستگی تنها 0.116 - گردیده است که خارج از سطح اطمینان می‌باشد. دلیل کم بودن میزان همبستگی در این دوره این است که آن دسته از کشورهایی که طی سالهای ۱۹۶۵ - ۸۰ نسبتاً در آستانه پیشرفت قرار گرفته و بهترین نتایج را در رشد تولید ناخالص داخلی خود داشته‌اند، در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ با کاهش چشمگیری در این رشد مواجه گردیده‌اند. این امر بخصوص در مورد کشورهای آمریکای لاتین مصداق داشته است.

منفی بودن ضریب همبستگی مابین رشد تولید ناخالص داخلی و تغییرات نرخ زاد و ولد بدین معناست که همبستگی مثبتی بین رشد تولید کلی و کاهش نرخ زاد و ولد وجود دارد. بدیگر سخن، رابطه چشمگیر بین رشد تولید ناخالص داخلی و تغییرات نرخ زاد و ولد آنها در مقایسه با رابطه بین رشد تولید ناخالص داخلی و رشد جمعیت را می‌توان چنین توضیح داد که کاهش نرخ زاد و ولد احتمالاً بیشتر از کم بودن نرخ رشد جمعیت،

منعکس کننده یک توسعه پویا در اقتصاد و یا یک تغییر رفتاری مطابق با توسعه است.

III - خلاصه و نتیجه گیری

طی چندین دهه، خاصه در کشورهای جهان سوم، با افزایش چشمگیری در میزان جمعیت روبرو بوده ایم. این روند عمدتاً معلول آن بوده که کاهش سریعی در میزان نرخ مرگ و میر حاصل گردیده (مثلاً بدلیل پیشرفتهای حاصل از علم پزشکی) لکن کاهش نرخ زاد و ولد تنها با یک تأخیر طولانی صورت پذیرفته است. حتی اگر روند نزولی کاهش نرخ زاد و ولد تداوم یابد، رشد چشمگیر جمعیت در کشورهای جهان سوم لا اقل برای دهه های آتی نیز ادامه خواهد داشت. در این رابطه انتظار می‌رود که تا پایان قرن حاضر، حدوداً بیش از یک میلیارد نفر به جمعیت کره زمین افزوده شود. اگرچه شاهد یک تغییر مهم در رفتار مربوط به تولید نسل می‌باشیم لکن این امر مانع از آن نیست که رشد چشمگیر جمعیت در کشورهای جهان سوم تا قرن آینده نیز تداوم نداشته باشد. این خود معلول ساختار سنی جمعیت در کشورهای یاد شده است که نمود آن در وجود گروههای کم سن و سال می‌باشد. با چنین ساختار سنی از جمعیت، هر نوع کاهشی در (میانگین) تعداد فرزندان، تا حدودی در اثر افزایش تعداد ازدواج‌ها، جبران می‌گردد.

بامشاهده وضعیت اکثر کشورهای در حال توسعه، این مطلب که رشد سریع

افزایش عرضه نیروی کار، آنهم به دلیل رشد جمعیت، نتیجه ای جزء
 بیکاری ساختاری به ارمغان نخواهد آورد.

اتخاذ می‌گردد باید به دلایل افزایش جمعیت
 نیز توجه شود؛ مثلاً، چارچوب این سیاست
 می‌باید شامل اقدامات آموزشی جهت ایجاد
 تغییرات رفتاری مطلوب، برپائی تدریجی
 يك نظام تأمین اجتماعی جهت کاهش
 اتکای مالی والدین در سنین کهنولت
 به فرزندان و همینطور اتخاذ تدابیری جهت
 جلوگیری از کاهش هزینه‌های پرورش
 کودکان باشد که از جمله این اقدامات
 می‌توان به افزایش حداقل سن برای اشتغال،
 جلوگیری شدید از اشتغال کودکان، برقراری
 نظام اجباری تعلیم و تربیت، گسترش
 دوره‌های کارآموزی‌های حرفه‌ای و بالا بردن
 سطح اشتغال زنان (بمنظور بالا بردن هزینه
 فرصت‌های ازدست رفته زنان خانه‌دار)،
 همچنین در صورت امکان کاهش
 پرداختهای انتقالی دولت در صورت افزایش
 تعداد فرزندان يك خانواده اشاره نمود.

جمعیت، در اثر بالا بردن سطح تقاضا، بهبود
 در تولید با مقیاس زیاد، و تحرک در امر
 پیشرفت تکنولوژی، منجر به توسعه اقتصادی
 می‌گردد قانع کننده بنظر نمی‌رسد. در این
 کشورها، اثرات منفی رشد جمعیت
 بر اقتصاد، نظیر کاهش فعالیت‌های
 سرمایه‌گذاری، نمود بسیار بیشتری دارد.
 بنابراین آن سیاستی ارجح است که
 منجر به کاهش رشد جمعیت گردد.

تأثیر متقابل رشد جمعیت و توسعه
 نیافتگی (در قالب علت و معلول دایره‌وار)
 اتخاذ خط‌مشی کاهش رشد جمعیت آنهم
 بعنوان جزء لاینفک خط‌مشی کلی رشد و
 توسعه اقتصادی را به امری ضروری مبدل
 می‌سازد؛ برای نمونه، تدابیر مربوط به تنظیم
 خانواده می‌باید همراه با تدابیر مربوط به ایجاد
 اشتغال و حصول رشد اقتصادی، و در نتیجه
 افزایش درآمد، اتخاذ شوند. لکن برای توفیق
 سیاستی که بمنظور کاهش رشد جمعیت

به نقل از:

Institute for Scientific Co— Operation, *Economics*, Vol. 42 (Tubingeh: Institute for
 Scientific Co — Operation, 1990), pp. 88-104.